

داستان

ماجرای لاک پشت و میمون

مژگان کلهر

میمون و لاک پشت می خواستند برای دوستشان خرگوشک سوپ درست کنند. خرگوشک حسابی سرما خورده بود و نمی توانست از خانه بیرون بیاید.

میمون داشت سوپ را هم می زد. لاک پشت کمی عقب رفت و گفت: «وای خیلی گرمه.» بعد زیر سایه درختی مشغول چرت زدن شد.

میمون گفت: «کمی سبزی لازم دارم.»
لاک پشت از توی لاکش گفت: «سبزی آوردنش با تو، هم زدنش با من.»

تصویرگر: عاطفه شمیمی راد



۸

اسفند ۱۳۹۱

میمون رفت و سبزی آورد؛ اما لاک پشت از جایش تکان نخورد.
 بعد میمون گفت: «کمی هویج و سیب زمینی لازم دارم.»
 لاک پشت خمیازه‌ای کشید و گفت: «هویج پیدا کردنش با تو، آوردنش با من.»
 میمون هویج و سیب زمینی هم آورد؛ اما لاک پشت از جایش تکان نخورد. میمون
 سوپ را هم زد و هم زد و هم عرق ریخت. بعد کمی از آن چشید و گفت: «خب. آماده
 شد. بیا دیگ را بردار، خرگوشک منتظر است.»
 لاک پشت دست‌ها و سرش را کش و قوسی داد و گفت: «من خیلی آرام راه می‌روم، تا برسم به
 خانه‌ی خرگوشک، سوپ سرد می‌شود. بُردنش با تو، ریختنش توی ظرف با من.»
 میمون پوف پوفی کرد. دیگ را برداشت و راه افتاد. به خانه خرگوشک که رسید، کمی از سوپ
 را ریخت توی بشقاب و گذاشت جلوی خرگوشک. کمی هم برای خودش ریخت.
 همین موقع در باز شد و لاک پشت سرش را آورد تو. بعد خندید و گفت: «به‌به!
 تنهایی می‌خورید؟»

میمون اخم کرد. لاک پشت خودش را به دیگ رساند و کمی بو کشید.
 گفت: «چه بویی! چه رنگ و رویی! چه کیفی می‌دهد
 سوپ را بخوری و زیر درخت چرت بزنی.»
 میمون دیگ را از جلوی لاک پشت
 برداشت و گفت: «خوردنش با ما، چرت
 زدنش با تو!»

بعد قاشق پر از سوپ را توی
 دهانش خالی کرد. خرگوشک
 هم کمی خورد و گفت: «خیلی
 خوشمزه است.»
 لاک پشت که دهانش حسابی
 آب افتاده بود، گفت: «خب! شستن
 ظرف‌ها با من.»
 میمون لبخندی زد و گفت: «این شد
 یک چیزی.» بعد بشقابی سوپ جلوی
 لاک پشت گذاشت.